

کارآمدی و دوگانه انسان- ناانسان

علیرضا شفاه

عضو شورای علمی موسسه علم و سیاست اشراق

■ **سلام علیکم آقای شفاه. گفتگو با شما همیشه لذتبخش هست و خیلی خوشحالیم که در خدمت شما هستیم با موضوع کارآمدی دولت.**

سلام به شما! بنده در خدمتم.

■ **درحال حاضر همه از دولت‌ها انتظار کارآمدی دارند و دولت را با کارآمدی قضاوت می‌کنند. آیا در گذشته نیز همین‌گونه بوده و دولت‌ها را با کارآمدی می‌سنجیدند؟ یا اینکه وضع دیگری حاکم بوده است؟ به علاوه، به نظر می‌رسد در گذشته، کارآمدی تا این حد منحصر در شاخص‌های اقتصادی نبوده است. گویی که ابتدا کارآمدی به عنوان معیاری برای ارزیابی دولت جاافتاده و سپس با ترویج برداشتی خاص از این مفهوم، به شاخص‌های اقتصادی تخصیص زده شده و محدود گردیده است. لذا بنده یک بار سؤالات اصلی را خدمت شما عرض کنم و بعد به ترتیب پیش برویم. دیگر سؤال‌ها را نیز به فراخور، در خلال بحث مطرح می‌کنم.**

سؤال اول این است که این مفهوم چه خاستگاهی دارد و برداشت شما از کارآمدی چیست؟ سؤال دوم این است که پاسخ به مقوله کارآمدی چه تأثیری بر دولت و جامعه‌ای که آن دولت مسئول آن است؛ گذاشته است؟ سومین سؤال نیز این است که ما چه باید بکنیم و به چه شکلی با این مفهوم مواجه بشویم؟

بسم الله الرحمن الرحیم. آن چه که جوهره و هسته اصلی سؤال شماست و شما را حساس کرده است؛ ماهیت غیر انسانی دولت جدید است. یعنی شما حس می‌کنید وقتی ما دولت را با کارآمدی تعریف می‌کنیم، داریم از انسان صرف نظر می‌کنیم؛ از معنا صرف نظر می‌کنیم. اموری که با معنا سر و کار دارند؛ تقلیل داده می‌شوند یا در حال حذف شدن هستند. لذا شما سؤالتان را این‌گونه صورت‌بندی می‌کنید که آیا دولت را اصلاً باید با کارآمدی تعریف کرد؟ یا اگر با کارآمدی تعریف کنیم، کارآمدی صرفاً این جنبه‌های معمولی زندگی است؟ آیا نباید چیز بیشتری را در نظر گرفت و آن‌ها را هم هدف‌گذاری کرد و جزو کارآمدی قرار داد؟

وقتی با این زاویه دید سؤال می‌پرسید و سؤال را این‌گونه مطرح می‌کنید، به آنچه که می‌خواهید نمی‌رسید. یعنی شما انسان را مراد می‌کنید اما لحظه‌ای که مسأله را به این شکل صورت‌بندی می‌کنید، لحظه‌ای است که انسان شکست می خورد. اصلاً انسان این‌گونه عقب‌نشینی کرده است. چون از امور انتظار دارد که انسانی باشند. اگر از امور انتظار داشته باشیم که انسانی باشند، از آن‌ها شکست خواهیم خورد. این فقط مختص دولت هم نیست. در جهان جدید، کلاً انسان عقب‌نشینی کرده است. چرا انسان عقب‌نشینی کرده است؟ چون انسان از جهان

انتظـار دارد.

سـؤال ایـن اسـت کـه آیـا اصـلاً انسـان می‌توانـد از جهـان انتظـار داشـته باشـد؟ مـا می‌توانیـم از جهـان انتظـار داشـته باشـیم کـه انسـانی باشـد؟ ما می‌توانیـم انتظار داشـته باشـیم کـه حکمرانـی یـک امـر انسـانی باشـد؟ یا زندگی شـخصیمان یک امـر انسـانی باشـد؟ خانـواده یـک امـر انسـانی باشـد؟ آمـوزش امـری انسـانی باشـد؟ الآن شـما می‌بینیـد دیگـر، در آمـوزش، هـر آنچـه را کـه انسـان نیـاز دارد بدانـد، آمـوزش نمی‌دهیـم. اگـر هـم تـلاش کردیـم و اصـرار کردیـم کـه از انسـان گفتـه شـود (مثـل آموزش‌هـای مذهبـی) همانجـا کار را خـراب کرده‌ایـم. همیشـه امـر انسـانی، بـه عنـوان امـری دروغیـن و زائـد و سسـت در صحنـه حاضـر می‌شـود. چـرا ایـن اتفـاق می‌آفتـد؟ چـون مـا متوجـه نیسـتیم کـه پاسـخ ایـن سـؤال کـه «آیـا از امـور می‌تـوان انتظـار داشـت کـه انسـانی باشـند؟» اصـلاً بـه سـادگی «بلـه» نیسـت! مـا خـود را محـق می‌دانیـم کـه امـور انسـانی باشـند؛ امـا آیـا چـون مـا خـود را محـق می‌دانیـم کـه امـور انسـانی باشـند، امـور انسـانی می‌شـوند؟ اصـلاً چـه کسـی ایـن حـق را بـه مـا داده اسـت؟ آیـا انسـان حـق دارد؟

■ منظورتـان از «نمی‌تـوان انتظـار داشـت» ایـن اسـت کـه امـور خـود بـه خـود انسـانی نمی‌شـوند؟

اصـلاً خـود بـه خـود انسـانی نمی‌شـوند کـه هیـچ! مـا خودمـان را بُکُشـیم انسـانی می‌شـوند؟! اصـلاً جهانـی کـه مـا در آن زندگـی می‌کنیـم، کِـی انسـانی بـوده اسـت؟ در طـول تاریـخ همیشـه ضـد انسـان بـوده اسـت.

■ ولی یک وقت‌هایی بوده! یک جاهایی؛ یک موقعیت‌هایی!

خود اینکه آیا امور یک زمانی انسانی بوده‌اند یا نه، یک حکم و وضعیت تلخی دارد. چرا؟ چون همیشه در معرض بازتفسیری است که گفته شود نه؛ این‌گونه هم نبوده است. چرا اینقدر همه چیز علیه انسان است؟ یکی از مهم‌ترین چیزهایی که در جهان، غیر انسانی است، سست بودن جهان است. در واقع جهان، چنانکه انسان از آن انتظار دارد، استحکام مورد نیاز او را فراهم نمی‌کند. این استحکام یعنی امنیت؛ چون انسان یعنی انس، و شما به آغوش امنی احتیاج دارید. ولی جهان استحکامی ندارد که این امنیت را بدهد و شما می‌بینید که هر روز به شما خیانت می‌کند. یعنی انتظارات شما را برآورده نمی‌کند. آیا ما می‌توانیم از جهان انتظار داشته باشیم؟ در واقع روی دیگر سکه این سؤال که آیا از جهان می‌توان انتظار داشت که انسانی باشد، این است که بپرسیم آیا از جهان انتظاری می‌توان داشت؟

خب! اینجا چه حکمی باید کرد؟ اگر ما بیاییم حکم بکنیم که جهان انسانی نیست، هر چقدر که این حکم قاطعانه باشد، به نظر می‌رسد که انسان مهلت خودش برای بودن در این جهان را از دست می‌دهد؛ یعنی قدرت خودش را از دست می‌دهد. اینجا راه حل‌هایی وجود داشته است و تجویزهایی ارائه شده است. مثلاً ملل و اقوامی بوده‌اند که گفته‌اند جهان جای زندگی نیست و لذا توصیه می‌کنند که در درون خودت فرو بروی. یعنی به انسان می‌گویند آنچه که سهم تو از جهان است، خودت هستی! شما هیچ سهم دیگری از جهان نداری! تقریباً تنها تجویزی که می‌توان ارائه داد نیز همین است. بعد از این تجویز، تنها تجویزی که

می‌توان کرد، ناامیدی است. لذا در این حالت تنها تجویزی که می‌تواند امید را به معنای واقعی کلمه تولید کند، این است که بگوییم «خویش را در خویش پیدا کن؛ کمال این است و بس»! این‌ها جریاناتی است که در شرق خیلی قدرتمند بوده‌اند. هندوستان معدن چنین تفکری است. در ایران هم خیلی قدرتمند بوده؛ در چین نیز نسبتاً قدرتی داشته! راه حل بعدی این است که ما یک جور ناامیدی را تجویز کنیم. جهانی که ما الآن در آن زندگی می‌کنیم تقریباً همین است. خیلی تکنیک عجیبی هم هست ناامیدی را تجویز کردن! ناامیدی تجویز کردن، یعنی شما اگر امنیت می‌خواهید، چنین چیزی وجود ندارد! شما بیا و انتظاری نداشته باش از جهان! تجویز قبلی می‌گفت تو از جهان مقداری انتظار داشته باش که در خودت است. این یکی می‌گوید هیچ انتظاری نداشته باش!

■ یک حرف هم این است که می‌گویند خوش بگذران! آیا این توصیه نیز همان ناامیدی است؟ این‌ها که اصلاً به ناامیدی و اینطور بحث‌ها فکر نمی‌کنند؟

اتفاقاً این‌ها ناامیدند! آموزش می‌بینند برای این کار! حالا عرض خواهم کرد. اینکه شما بتوانید فکر نکنید کار سختی است؛ کار آسانی نیست! این اتفاقی است که به نحوی اجتماعی می‌افتد. چگونه این اتفاق می‌آفتد؟ وقتی که به شما گفته می‌شود از جهان انتظاری نداشته باش! او به جهان فکر نمی‌کند، چون انتظاری از آن ندارد! به چه چیز فکر کند وقتی انتظاری ندارد؟ امید بنیادین چیست؟ امیدی است که انسان انتظاری دارد در نسبت با ذات خودش از جهان! و چون این نسبت با ذاتش دارد، نمی‌تواند از آن

کوتاه بیاید. لذا فشارهایی که از طرف جهان به او وارد می‌شود، او را به جوشش می‌آورد و او شروع می‌کند به فکر کردن. پرسش برای او تولید می‌کند. ضربه می‌زند به او. ولی اگر شما از جهان انتظاری نداشته باشی، خب ضربه هم نمی‌خوری! آقا جهان دارد به چه سمتی می رود؟ می‌گوید خب به هر سمتی می‌خواهد برود، برود! اصلاً یعنی چه این سؤال‌هایی که می‌پرسی؟ سؤال را باید صورت‌بندی کرد. سؤال تحت فشار است که صورت‌بندی می‌شود! بگذارید مثال بزنم. مثلاً تصور کنید انسان‌ها انتظاری که از جهان دارند را به صورت دینی صورت‌بندی کنند. بعد مثلاً همین‌طور به کسی بگویید که جهان بی‌خدا شده است. او می‌گوید حالا که چی؟ خب بشود یا نشود! او اصلاً نمی‌فهمد که این سؤالات را برای چه تولید می‌کنید! اصلاً آن فشار از اول وجود ندارد که آن سؤالات پرسیده شوند. همین‌طور ممکن است بپرسید که وای چرا جهان غیر انسانی شده است؟ لذا این سؤال را فقط مذهبی‌ها نمی‌پرسند؛ یعنی امید بنیادین فقط نزد ادیان وجود ندارد. در فلسفه هم وجود دارد. در اروپا هم وجود دارد. اروپا چرا از بین رفت؟ اروپا چرا قدرت خودش را از دست داده است؟ چون اروپا این فشار را به رسمیت می‌شناخته و جهان را می‌توانسته این‌گونه پیگیری کند؛ اما این فشار را از دست داده و دیگر نمی‌تواند پیگیری کند.

■ اما انسان خواسته‌هایی از جهان دارد و اروپا هم خواسته‌هایی دارد همچنان؛ مثلاً امنیت. البته امنیت مفهوم عمیق و پیچیده‌ای است و با ظواهر امنیت به دست نمی‌آید. اما اگر ظاهر امنیت را هم در نظر بگیریم،

مثلاً اینکه من کشته نشوم و زنده بمانم، روی این خیلی حساس است. یعنی برای این حاضر است هر چیزی را تحمل کند تا بمبی به سرش نخورد.

نه آنقدر هم حساس نیست! الآن که خورده!

■ **خب دارد صبوری می‌کند که بیشتر نخورد. از روی ترس!**

خب بله! یعنی همه چیز دارد تبدیل می‌شود به محاسبه! حتی این جنگ، دیگر جنگ اروپا نیست. در واقع اروپا، دیگر جنگی هم نمی‌تواند داشته باشد. جنگ جهانی اول و دوم، جنگ‌های اروپا بودند. ولی این جنگ، جنگی نیست برای اروپا! اروپا اصلاً از خودش دفاع نمی‌کند در این جنگ! اصلاً خودی به نام اروپا قابل طرح نیست. اروپا نمی‌تواند حتی خودش را ببیند. به عنوان یک واحد نمی‌تواند خودش را ببیند. در برگزیت چه اتفاقی افتاد؟ در واقع انگلستان به اروپا گفت تو وجود نداری! نه اینکه فقط گفت من از تو جدا می‌شوم. چون در لحظه‌ای که انگلستان از اروپا جدا شد، گسل‌هایی که در اروپا وجود داشت، همه جا فاصله‌ها را تولید کرد. برای یونان هم فاصله تولید شد؛ برای اوکراین فاصله تولید شد. برای همه آن‌هایی که دیگر نمی‌توانستند اروپا را پیگیری کنند. اروپا الآن یک رویایی بسیار شکننده است که گاهی در سر سیاستمداران فرانسوی و گاهی آلمانی می‌چرخد. در آلمان که پس از ماجرای مرکل به شدت شکست خورده است. تازه اروپایی که مرکل هم به آن فکر می‌کرد و مکرون گاهی راجع به آن حرف می‌زند هم، اصلاً معلوم نیست چگونه می‌خواهد اروپا باشد! احیاناً دارند درباره اراده‌ای که به درستی هم معلوم نیست چگونه

بـر سـر پایـش می‌خواهـد بایسـتد، صحبـت می‌کننـد. یعنـی انـگار خیلـی واقـع گرایانـه آن را دنبـال می‌کننـد. بـه نظـر مـن اگـر اروپا می‌خواهـد ادامـه بدهـد بایـد یـک تعییـن تکلیـف فلسـفی بکنـد در مـورد اینکـه امیـد چیسـت و چگونـه در چنیـن جهانـی می‌تـوان امیـد را پیگیـری کـرد؟ ایـن تعییـن تکلیـف فلسـفی در اروپـا اتفـاق نیفتـاده اسـت.

■ بـه نظـرم اینکـه گفتیـد اروپـا بایـد چنیـن کاری بکنـد، نقطـه خوبـی اسـت. چـون بـه نظـر می‌رسـد کـه اروپـا کارآمـد اسـت. یعنـی خـوب اداره می‌شـود و در کشـور مـا همـه آرزو دارنـد کـه مثـل اروپـا باشـند و مثـلاً ماننـد آنـان زندگـی کننـد.

اروپـا کارآمـد نیسـت. آلمـان هـم کارآمـد نیسـت. آلمـان در لحظـه‌ای کـه اروپایـی اسـت، کارآمـد نیسـت. نکتـه ایـن اسـت. نزدیکتریـن کشـور در اروپـای قـاره بـه آمریکایـی بـودن، آلمـان اسـت. مـرکل داشـت مزایـای آمریکایـی بودنـش را تبدیـل می‌کـرد بـه یـک جغرافیـای تـازه‌ای بـه نـام اتحادیـه اروپـا، کـه ایـن اتحادیـه در تعـادل بیـن روسـیه و چیـن از یـک طـرف و آمریکایی‌ها از طرف دیگر، بتوانـد خودش را مستقل نگـه دارد. ولـی چـه چیـزی را محاسـبه نکـرده بـود؟ اینکـه آن کارآمدی‌هـا و مزایایـی را کـه بـه آلمـان کمـک می‌کـرد تـا بتوانـد ایـن کار را انجـام بدهـد، مادامـی در اختیـار دارد کـه از منطـق اساسـی بـازی خـارج نشـده باشـد. وقتـی شـما تصمیـم می‌گیریـد از منطـق اساسـی بـازی خـارج بشـوید، یعنـی وقتـی بـه انـدازه کافـی نمی‌توانیـد کشـف کنیـد کـه در چنیـن جهانـی چگونـه بایـد زندگـی کـرد، دیگـر نمی‌توانیـد چنیـن کاری بکنیـد. اروپـا در زمـان مـرکل تبدیـل می‌شـود بـه یـک هویـت شـعارزده کـه بـه دفـاع

از همـه اقلیت‌هایـی کـه در جهـان وجـود دارد، مـی پـردازد، از حشـرات در حـال انقـراض بگیـر تـا دفـاع از چندجنس‌گرایـان و هر چیزی که معنـای حاشیه‌ای بـودن دارد. یـا اینکـه مثلاً شـما از محیـط زیسـت دفـاع کنـی و چنیـن چیزهایـی تبدیـل می‌شـود بـه ارزش. ببینیـد اروپـا پـر اسـت از ارزش! ارزش یعنـی جایـی کـه مـن نمی‌توانـم واقعـاً چیـزی را محقـق کنـم، بـه انـدازه‌ای کـه از آن دور هستم، طـرح ارزش می‌کنـم. شـما نمی‌توانیـد اسـتقلال را بـا هویـت طـرح کنیـد. اسـتقلال بـا هویـت بـه دسـت نمی‌آیـد. هویـت لحظـه‌ای اسـت کـه شـما نتوانسـته‌اید اسـتقلال بـه دسـت بیاوریـد. اسـتقلال راه‌هـای بسـیار کمـی دارد. چـون شـما در اسـتقلال بایـد محقـق بشـوید. شـما وقتـی محقـق بشـوید، اسـتقلال داریـد. در حالـی کـه هویـت یـک تعریـف اسـت و ایـن تعریـف بـه انـدازه زیـادی دل‌به‌خواهـی اسـت. در حالـی که شـما در تنگنـای تحقـق، راه‌هـای ضیقـی بـرای بـودن و دوام آوردن داریـد. تـا انـدازه زیـادی، اینکـه شـما چـه کسـی هسـتید، در میـدان تعییـن می‌شـود نـه بیـرون از میـدان. شـما نمی‌توانیـد بیـرون از میـدان خودتـان را تعریـف کنیـد؛ ولـی هویـت ایـن کار را می‌کنـد و می‌خواهـد قبـل از میـدان شـما را تعریـف کنـد و ایـن شـما را ضعیـف می‌کنـد.

■ مفهومـی کـه از کارآمـدی در ذهنتـان اسـت، چیسـت؟ چـون آخریـن معنایـی کـه مـا از کارآمـدی داریـم ایـن اسـت کـه روی شـاخص هـای اقتصـادی، مثـلاً GDP تمرکـز می‌کنـد. کشـورهای اروپایـی روی ضریـب جینـی و این‌گونـه شـاخص‌های عدالت اجتماعـی تأکیـد می‌کننـد. در کشـور مـا هـم خیلی‌هـا همین‌هـا را می‌گوینـد.

اروپایی‌هـا خیلـی اشـتباه می‌کننـد روی ایـن چیزهـا تأکیـد

می‌کنند. بخاطر همین است که دارند بدبخت می‌شوند. ضریب جینی کجای تحولات است؟ شما یک چیز را باید در نظر بگیری: اینکه من تا کجا توان تحقق پیدا کردن دارم؟ و اصلاً تحقق پیدا کردن یعنی چه؟ ببینید! آیا عدالت اجتماعی چیز خوبی است؟ اگر ما عدالت اجتماعی را رعایت کردیم و کشورمان از بین رفت، کار خوبی کردیم؟ اگر ما عدالت اجتماعی را رعایت کردیم و این منجر به این شد که آدم‌هایی که می‌توانستند کاری بکنند، نتواستند کاری را که می‌توانستند، انجام بدهند؛ واقعا کار خوبی کرده‌ایم؟ یعنی همیشه وقتی عدالت اجتماعی یک تقارنی پیدا می‌کند با سرکوب استعدادها، شما دارید کار خوبی می‌کنید؟

اگر دنبال کارآمدی هستید، به چین توجه کنید. چین کارآمد است. چین یکی از آلوده‌ترین جاهای دنیا را دارد، ولی قطعاً کارآمدترین حکومتی است که در دنیا وجود دارد. از آمریکا هم کارآمدتر است. چین کمتر از آمریکا حاوی ارزش است. مثلاً آمریکایی‌ها کشورشان را سرزمین رویاها می‌دانند و دموکراسی در آن‌جا باارزش است. در چین دموکراسی ارزش دارد؟ سرزمن رویاهاست؟ نه! چین کارآمد است. اگر کارآمدی را با اروپا بخوانیم، کلاً رفته‌ایم ته دره! اصلاً اروپا ته ناکارآمدی است. وضع اروپا از ما هم بدتر است. چون ما الآن از اروپایی‌ها، محقق‌تریم.

■ یعنی واقعاً کارآمدتر هم هستیم؟ الآن مثلاً تورم ما ۵۰ درصد است ولی اروپا تورم خیلی کمی دارد به نسبت ما.

کارآمدتریم! خیلی کارآمدتریم. اصلاً اروپایی‌ها توان هدف‌گذاری ندارند. چرا می‌گویند ضریب جینی؟ چون کار

دیگری از دستشان برنمی‌آید. فرض کنیم من اگر به عنوان پدر خانواده بخواهم کارآمد باشم، اگه من نتوانم خانه بخرم، ولی به جایش به بچه‌هایم بگویم که خانه را همیشه عطر می‌زنم، آیا من آدم کارآمدی هستم؟ توجه دارید چه می‌گویم؟

■ خب اروپا می‌گوید دنیا همین‌هاست دیگر! من همین‌ها را دارم؛ حفظشان هم می‌کنم.

خب این یک دروغی است که دارد به خودش می‌گوید. واقعیت را خودشان هم البته به خوبی می‌دانند. آن‌ها می‌دانند که دیگر هیچ چیزی نیستند. یک نقطه را نمی‌توانند بزنند و محقق کنند اگر آمریکایی‌ها اراده‌اش نکنند. و این‌ها توان این را ندارند به آمریکایی‌ها فشاری بیاورند. اروپا کسی است که الآن وارد جنگ خانمان‌سوزی علیه خودش شده است که نمی‌تواند جلویش را بگیرد. یعنی در شرایطی قرار دارد که برود خودش را بکشد. یعنی آمریکا دستور این را داده است که اروپا خودت را بکش؛ و اروپا الآن دارد این کار را انجام می‌دهد. خب این چه کارآمدی‌ای است؟

انگلستان البته جزو اروپا نیست. ببینید آمریکا دارد آلمان را می‌دوشد. پدر آلمان را درآورده است. منطق اقتصاد، عدالت اجتماعی، پیشرفت یا ارزش‌های اروپایی حکم می‌کرد که آلمان به جای اینکه گازش را از روسیه خریداری کند، برود التماس آمریکایی‌ها را بکند که با کشتی هر روز از آن سر دنیا مثلاً LNG را با دو برابر قیمت بهشان برساند؟

■ آلمان می‌گوید چون من نمی‌خواهم ثباتم را به هم

بزنم، به آمریکا باج می‌دهم؛ اشکالی ندارد.

نه اتفاقاً ثباتش را به هم زده است.

آیا آنجایی که شما اراده کردید، باید علیه کارآمدی اراده کنید؟ آن نیروهای سیاسی که اروپا را نابود کردند و اوکراین را به این روز انداختند، نیروهایی هستند که کارآمدند؟ آیا شما باید علیه کارآمدی اراده کنید؟ من می‌گویم برعکس است. این‌ها از بین رفتند، چون علیه کارآمدی اراده کردند.

■ خب اگر می خواست با آمریکا در بیفتد بدتر ثباتش به هم می‌ریخت. مثلاً باید جنگی می‌کرد و این‌ها حوصله این کارها را ندارند.

آهان! حالا این را می‌خواهم بگویم. مسأله، مسأله این است که شما در لحظه‌ای کسی هستید و هویتی دارید که اراده دارید! کسی که اراده ندارد، می دانید چه اتفاقی برایش می‌افتد؟ به بدتر از آنچه که می‌ترسد دچار می‌گردد. الآن این اتفاقی است که برای آلمان‌ها افتاده است. اجازه بدهید یک نکته‌ای را به شما بگویم. شما فکر نکنید که آمریکایی‌ها آلمان را مجبور کردند. معادلات اقتصاد سیاسی آلمان به نحوی است که وقتی آمریکایی‌ها اراده می‌کنند، از درون اراده آن‌ها در برابر آمریکایی‌ها سقوط می‌کند. آلمان را مرکل نگه داشته بود و او در درون آلمان سقوط کرد. چه چیزی باعث می‌شود که مرکل سقوط کند؟ اصلاً آمریکا فشاری نیاورده بود به مرکل. آمریکا فقط تصمیم گرفت؛ تصمیمی که تحقق دارد. به این معنی که اهرم‌هایی دارد که با کشیدن آن‌ها کاری می‌کند تا نیروهای اقتصاد سیاسی آلمان دیگر به مرکل رأی ندهند. شما در همین ایران ببینید چگونه کار می‌کند؛ دو تا

اهـرم دارد کـه بـا کشـیدن آن‌هـا کاری می‌کنـد تـا مـردم نرونـد رأی بدهنـد؛ آلمـان نیـز همین‌طـور!

مـن برگـردم سـر حرفـم و می‌خواهـم دربـاره آن اراده صحبـت کنـم. آیا آن‌جایی کـه شـما اراده کردید، بایـد علیه کارآمـدی اراده کنیـد؟ آن نیروهـای سیاسـی کـه اروپا را نابـود کردنـد و اوکراین را بـه ایـن روز انداختنـد، نیروهایـی هسـتند کـه کارآمدنـد؟ آیـا شـما بایـد علیـه کارآمـدی اراده کنیـد؟ مـن می‌گویـم برعکـس اسـت. این‌هـا از بیـن رفتنـد، چـون علیـه کارآمـدی اراده کردنـد. توجـه داریـد؟ این‌ها مشـکل فلسـفی دارنـد. در ایران ملت فکر می‌کننـد مسـائلی کـه بـه کارآمـدی ربـط دارد، بـه فلسـفه ربطی نـدارد؛ امـا اشـتباه می‌کننـد. این‌هـا مسـائل فلسـفی اسـت. و کشـوری کـه تـوان فلسـفه‌اش ضعیـف اسـت؛ یعنـی اینکـه نمی‌توانـد در مقـام جامعـه، یـک پاسـخی در نسـبت انسـان بـه جهـان بدهـد، حـال اگـر بتوانـد چنیـن پاسـخی بدهـد یـک اتفاقـی می‌افتـد و اگـر نتوانـد آنـگاه اتفاقـات دیگـری خواهـد افتـاد. اروپا نتوانسـته چنیـن کاری بکنـد. بـا اینکـه آنقدر گذشـته اروپا در حمایت از امنیت جهان و حقیقت، سـنگین اسـت. خـب یـک سـؤال؛ آیـا مـا الآن بایـد در برابـر کارآمـدی اراده کنیـم؟ نـه؛ ۱۸۰ درجـه برعکس! یـک پرسـش فلسـفی سـخت و بسـیار مهـم وجـود دارد: انسـان تـا کجـا می‌توانـد انتظـار داشـته باشـد کـه جهـان انسـانی باشـد؟ آیـا انسـان ایـن حـق را دارد کـه انتظـار داشـته باشـد جهـان، انسـانی باشـد؟

■ نمـی دانـم تـا کجـا می‌توانـد انتظـار داشـته باشـد کـه جهـان، انسـانی باشـد. امـا بلـه ایـن حـق را دارد کـه چنیـن انتظاری داشـته باشـد و بایـد برایـش بجنگـد. ایـن انتظـاری اسـت کـه بـه عنـوان هدیـه بـه او تقدیـم نمی‌شـود.

با چه کسی بجنگد؟ به چه حقی این حق را به خودش داده است؟ چه کسی این حق را معتبر کرده است؟ اگر جهان این کار را نکند شما می‌خواهید چه کار بکنید؟ آیا کسی که چنین انتظاری دارد، به لحاظ اخلاقی و با معیارهای خود انسان، سقوط نمی‌کند و نامعتبر نمی‌شود؟ چون کسی که چنین انتظاری را دارد، ذلیل می‌شود. آیا انسان می‌تواند ذلت را تجویز کند؟ الآن اروپا به لحاظ اخلاقی معتبر است؟ خودش می‌تواند خودش را معتبر بداند؟ اوکراین می‌تواند سر خودش را به عنوان انسان بالا بگیرد؟ چرا نمی‌تواند؟ چون وقتی نمی‌توانی، ذلیل می‌شوی! مسأله ذلت به مسأله تحقق ربط دارد. یعنی کسی ذلیل می‌شود که نمی‌تواند محقق بشود.

ببینید سؤال این است که اصلاً حق داریم انتظار داشته باشیم؟ آیا انسان حق دارد؟ این سؤال، سؤال سختی است؟ چه کسی گفته است که انسان حق دارد؟ چه کسی گفته است جهان باید انسانی باشد؟ چه کسی گفته پدر و مادرم باید من را دوست داشته باشند؟ چه کسی گفته برادرم نباید به من خیانت کند؟ دیگر چه برسد به اینکه از جهان انتظار داشته باشیم در جهان غذای کافی وجود داشته باشد تا انسان‌ها نمیرند. خب وجود ندارد و انسان‌ها هم دارند از گرسنگی می‌میرند.

■ ولی آیا واقعاً انسان می‌تواند بگوید من از هیچ چیزی انتظاری نخواهم داشت؟ پاسخ شما چیست؟

این هم خیلی جواب سختی است. یعنی ما بگوییم حق نداریم؟ ببینید سؤال مهم این است که آیا امر غیر انسانی،

در برابر انسان است؟ اگر بگوییم که جهان انسانی نیست، فقط یک راه برای ماندن داریم: اینکه انسان در برابر امر ناانسانی قرار نگیرد.

الآن فقط یک راهبرد فلسفی برای شما باقی مانده است. یعنی فلسفه تبدیل می‌شود به راهبرد. یعنی شما می‌خواهید بدانید آیا انسان راهی برای زندگی کردن دارد؟ این سؤال سوم کانت است. کانت ۴ سؤال می‌پرسد. چه می‌توانم بدانم؟ چه باید بکنم؟ به چه چیز می‌توان امید داشت؟ این سؤال سوم کانت است. و سؤال چهارم این است که انسان چیست؟ کانت می‌گوید این سؤال، مجموع سه سؤال قبلی است و مهم‌ترین سؤال، سؤال سوم است. به چه چیز می‌توان امید داشت؟ آیا از جهان می‌توان انتظاری داشت؟ خب این یک سؤال راهبردی اساسی است. در این لحظه، چه نکته راهبردی‌ای به لحاظ فلسفی باقی می‌ماند؟ اینکه شما وقتی با جهان مواجه می‌شوید، اگر جهان را غیر انسانی بیابید، شما مادامی که دوگانگی انسانی - غیر انسانی را داشته باشید و آنچه محقق است؛ غیرانسانی یا ناانسانی باشد؛ هیچ راهبردی ندارید و به هیچ چیز هم نمی‌توانید امید داشته باشید. این نکته به شما چه می‌گوید؟ می‌گوید بیا قدری فکر کنیم و ببینیم که آیا ما واقعاً با یک دوگانه‌ای به نام انسان - ناانسان روبه‌رو هستیم؟ یعنی یک طرف چیزی داریم به نام انسان و یک طرف چیزی به نام ناانسان، که این‌ها با هم مواجه شده‌اند و در تقابل با یکدیگرند؟ مثلاً انسان و کارآمدی! مثلاً دولت و کارآمدی! چون دولت با آن ادبیات اروپایی، انسانی است. مثلاً در هگل، تمثل انسان می‌شود دولت. یعنی اینجا دولت کلمه خیلی خوبی است. وقتی

می‌توانی درباره نسبت دولت و کارآمدی صحبت کنی، که به این پرسش پاسخ داده باشی که: آیا امر انسانی و امر ناانسانی دو چیز هستند که در برابر هم واقع شده اند؟ آیا ما با یک دوگانه طرفیم؟ آیا واقعاً ما با یک تضاد طرفیم؟

■ اروپایی‌ها چه پاسخی می‌دهد؟ ضمن اینکه قدری هم درباره خودمان صحبت کنیم. وضعیت ما چگونه است؟ ما چه پاسخی داریم؟ ما مثل اروپایی‌ها فکر می‌کنیم؟ مثلاً جریانی که در دانشگاه شریف وجود دارد یا نهادگرایی در دانشگاه علامه، هر یک چگونه به مسأله می‌پردازند؟

اروپا پاسخ می‌دهد که بله ما با یک تضاد طرفیم و من با این جهان می‌جنگم.

آن چیزی که ما دنبالش هستیم، اروپا نیست. ما اصلاً نمی‌فهمیم قصه چیست! دانشکده اقتصاد شریف هیچ چیزی نمی‌گوید. همین‌هایی که گفتم را هم نمی‌گوید! او اصلاً نمی‌داند که این‌ها راهبردند. او خیال می‌کند که یک جهان طبیعی وجود دارد. او فکر می‌کند ما حیواناتیم که در طبیعت رها شدیم!

جریان نهادگرایی دانشگاه علامه مقداری فاز اروپایی دارند. یعنی ببینید ما الآن ما بین نفهمیدن و شکست خوردن مختاریم! یعنی یا نمی‌فهمیم، یا راهبردهایی که شکست ایجاد می‌کند را انتخاب می‌کنیم. حقیقتاً کل جامعه ایران در این دوگانه است. یعنی یا آدم‌هایی هستند که فرض کردند راه حل‌ها وجود دارند. یعنی توجه ندارند که این‌ها موضع‌گیری است؛ این‌ها راهبردهای انسانی است. فکر می‌کنند اینجوری است دیگر! متوجه نیستند که

این‌ها راهبردهای انسانی است. متوجه نیستند که خود آمریکا روح دارد. متوجه نیستند که چین یک وضع انسانی است. این‌ها متوجه این چیزها نیستند. فکر می‌کنند یک چیزهایی در جهان هست دیگر! این «دیگر» هم خیلی کلمه مهمی است! یعنی آن‌جا رها شده است. آن‌هایی هم که می‌خواهند بگویند نه؛ این‌گونه هم نیست و در جهان خبری است، چون می‌روند از خبر طرفداری می‌کنند، از انسان، دولت، نهاد و جامعه طرفداری می‌کنند، خب شکست می‌خورند. یعنی ما با دوگانه انسان -ناانسان، واقعاً در ایران روبه‌رو هستیم!

■ کسانی که پاسخ دوم - که می‌توان آن را اروپایی نامید- را ارائه می‌دهند؛ تناقض انسان - ناانسان را چگونه حل می‌کنند؟ گروه اول چه پاسخی دارند؟

حل نمی‌کنند. مصادره به مطلوب می‌کنند. در حالت تکنیکال و هنگام تبدیل به تجویزهای عملی، خیلی افتضاح می‌شوند. یک طرف می‌گوید باید سوبسید بدهیم؛ چون تولید داخل است. شما تا الآن به تولید داخل سوبسید دادید، اتفاقات خوبی افتاده است؟ وقتی سوبسید می‌دهید، جریان‌های رانت را به شدت بازتولید می‌کنید. کشور را وابسته می‌کنید. کسی که رانت می‌گیرد، احتیاجی به فناوری ندارد. وقتی من سودم در این است که سنگ آهن را مفت می‌گیرم، انرژی و آب را مفت می‌گیرم و فولاد تولید می‌کنم، چه مرضی دارم بروم دنبال فناوری‌های پیشرفته تولید فولاد؟ این کار را کسی بکند که برایش این مدل تولید نمی‌ارزد! برای من این‌جوری می‌ارزد! اصلاً مادامی که آن فناوری‌ها نباشند، برای من می‌ارزد! توجه

دارید؟ این ضد تولید است. در تحلیل‌های عمیق‌تر، به طرز وحشتناکی ضد تولید است؛ چرا؟ چون در واقع کل اقتصاد شما را تبدیل می‌کند به یک اقتصاد تورمی؛ و اقتصاد تورمی کلاً ضد تولید است. چرا؟ چون در واقع نااطمینانی زیادی در آن وجود دارد و همه انتظار دارند دائماً همه چیز به هم بخورد و قیمت‌ها گران بشود. همه روی این بسته‌اند! لذا همه تلاش می‌کنند یک جوری به هم بزنند اگر بتوانند! وقتی نااطمینانی به وجود می‌آید، هیچ سرمایه‌گذاری نمی‌تواند در بلندمدت برنامه‌ریزی کند. یعنی عقل به شما می‌گوید نباید تولید کنید! چون تولید یک سرمایه‌گذاری بلندمدت است. دلالی دو روزه است؛ بخر و بفروش!

ببینید این‌ها معادله قدرت است؛ معادله تحقق است. یکی بیاید بگوید نه، قیمت‌ها که پایین بیایند تولید می‌رود بالا. البته اگر قیمت‌ها را بالا هم ببریم، تولید زیاد نمی‌شود. اصلا فرقی ندارد قیمت‌ها را چه کار کنیم. بالابردن و پایین بردن دو عمل تکنیکی است؛ یکی بر مبنای ارزش‌ها عمل می‌کند و یکی بر اساس معادلات ریاضیاتی طبیعی. یکی انسانی عمل می‌کند و یکی نا‌انسانی؛ و هر دو هم زمین می‌خورند. کسانی که از انسان دفاع می‌کنند، بزرگ‌ترین دشمنان انسان می‌شوند. مگر شوروی نشد؟ مگر شوروی بخاطر انسان نمی‌خواست عدالت ایجاد کند؟ انسان ایجاد شد؟ بدتر هم شد. کسی که از انسان دفاع کند، انسان را پایمال می‌کند.

چگونه باید از این وضعیت رهایی پیدا کرد؟ این پرسش در واقع سومین سؤال بنده بود!

این در واقع مفصل‌ترین بخش سؤال است. همه آنچه

که گفته شد، مقدمه کوتاهی بود برای آنکه به این برسیم از الآن باید بازی چگونه شروع بشود. اصل ماجرا بر می‌گردد به درک آن مطلبی که ابتدا گفتم؛ آیا راهبردی انسانی است که در آن، انسان در برابر ناانسان قرار می گیرد؟ من مثال‌هایی زدم برای اینکه بگویم چگونه کسانی که شروع می‌کنند به حمایت از انسان، هم کارآمدی را از دست می‌دهند، هم انسان را از دست می‌دهند.

پاسخ سؤال در درک این نکته است که امر انسانی، به نوعی محتاج امر غیر انسانی است. ما محتاج رنجی هستیم که می‌کشیم، محتاج تاریکی هستیم، ما محتاج جهلیم. ما نه تنها به این‌ها احتیاج داریم، بلکه تا آن‌جا که ذات خودمان را گسترش می‌دهیم، جهل و تاریکی را گسترش می‌دهیم. یعنی انسان وقتی خودش را پیگیری می‌کند، امر غیرانسانی را گسترش می‌دهد. بخاطر همین است که فقط انسان است که کارآمد است. حیوانات نمی‌توانند این کارها را بکنند. انسان است که می‌تواند قدرت تولید کند. انسان است که هر چیزی را زیر سؤال می‌برد. قبل از انسان، هر چیزی بر سر جای خود قرار دارد. با انسان جهان به هم ریخته است!

امر انسانی، به نوعی محتاج امر غیر انسانی است.{...} یعنی انسان وقتی خودش را پیگیری می‌کند، امر غیرانسانی را گسترش می‌دهد. بخاطر همین است که فقط انسان است که کارآمد است.

دولت باید درک کند مسأله کارآمدی، نوعی پیگیری انسان است؛ یعنی درک کند که دولت هیچ چیز غیر از کارآمدی نیست. ما باید بتوانیم با این وضعیت آلوده‌ای که در آن

هستیم، مواجه بشویم و جنبه‌های غیر انسانی آن را ببینیم. جنبه‌های غیر انسانی در حکمرانی مثل اینکه مردم نباید گرسنه نباشند، باید خانه داشته باشند و بالأخره زندگی در جریان باشد.

■ خب این چه فرقی با معنای رایج کارآمدی دارد؟

ما تا اینجا چه کردیم؟ آن دوگانه انسان - ناانسان را طرد کردیم و با آن راهبرد فلسفی اجازه دادیم انسان، در مواجهه با جهانی که غیر انسانی است، بتواند امتداد داشته باشد. یعنی این‌طور نیست که یک جهان انسانی داریم و یک جهان غیر انسانی. نه؛ من درست در جایی که با امر غیر انسانی مواجه می‌شوم، تازه امکان انسان بودن پیدا می‌کنم. همه ارزش‌ها هم همین‌گونه تولید شدند. مثلاً شما فرض کنید یک مردی صبح از خانه بیرون می‌رود تا برای زن و بچه‌اش نان در بیاورد. همه ما زیبایی لحظه‌ای که این کار را می‌کند و برمی‌گردد، درک می‌کنیم. زیبایی در لحظه‌ای تولید می‌شود که او رفته است نان بیاورد. حضرت موسی (ع) رفت آتش بیاورد تا خانواده‌اش گرم شوند؛ اما پیغمبر شد و برگشت. یعنی تو در مواجهه با امر غیر انسانی، انسان می‌شوی؛ نه در دشمنی با امر غیر انسانی.

آنچه که کارآمدی را تعیین می‌کند، حضور تو به عنوان یک ملت در صحنه جهان است. این را باید در نظر بگیرید که آیا من محقق شده‌ام؟ آیا من آینده دارم؟ مخصوصاً مسأله آینده مهم است. یعنی من آیا امید بنیادین را می‌توانم طرح کنم؟

از طرف دیگر، آنچه که کارآمدی را تعیین می‌کند،

حضور تو به عنوان یک ملت در صحنه جهان است. این را باید در نظر بگیرید که آیا من محقق شده‌ام؟ آیا من آینده دارم؟ مخصوصاً مسأله آینده مهم است. یعنی من آیا امید بنیادین را می‌توانم طرح کنم؟

■ بسیار عالی! طبق پیشی‌بینی، گفتگوی خوبی بود و استفاده کردیم از مطالبی که بیان فرمودید و زاویه نگاهی که به مسأله کارآمدی داشتید. خیلی ممنونم بابت وقتی که در اختیار نشریه مسائل حکمرانی قرار دادید.

مخلصم! بنده هم از شما تشکر می‌کنم. امیدوارم مفید باشد.